

نخستین تهنیتی است که افکار فیلسوفان اروپا را به زبان فارسی درمی آورد و بنابراین خالی از نقص و عیب نیست و شایسته است که به دیده مهربانی در آن بنگرند و از لغزشها درگذرند. کوشش نگارنده همواره این بوده است که از بحث در جزئیات و فروع دوری جسته و اصول تحقیقات فلسفی اروپائیان را به بیانی ساده ولیکن به زبان فارسی حقیقی به نگارش درآورم، و مقصودم از زبان فارسی حقیقی، زبانی است که ایرانیان بدان گفت و شنید یا نوشت و خواند می کنند، که اذهانشان به سبب معاشرت با خارجیان مشوب نگردیده و در نویسندگی از زبان پدران ما منحرف نشوند، زیرا که هر قوم در بیان مطالب شیوه ای خاص دارد که انحراف از آن تفسیح زبان است و کمترین نتیجه فاسدش این است که شنونده یا خواننده مراد گوینده یا نویسنده را به درستی در نمی یابد...»

سبک نگارش فروغی همانطور که بیان می کند ساده و روان و برای عموم قابل درک است و به همین دلیل پس از گذشت بیش از نیم قرن از تاریخ نگارش کتاب سیر حکمت در اروپا، هنوز کتابی به روانی و سلاست و جامعیت این کتاب در زمینه فلسفه در ایران منتشر نشده و برای کسانی که می خواهند با مکاتب فلسفی جهان آشنا شوند، سیر حکمت در اروپا بهترین کتاب مرجع به شمار می آید.

\* \* \*

در شهریور ۱۳۲۰، هنگامی که ایران از شمال و جنوب مورد تهاجم نیروهای روس و انگلیس قرار گرفت رضاشاه یکبار دیگر به یاد فروغی افتاد و برای نجات خود از مخمصه ای که در آن گرفتار شده بود به وی متوسل گردید. نصرالله انتظام رئیس تشریفات دربار در آن زمان، که عصر روز پنجم شهریورماه ۱۳۲۰ شخصاً برای آوردن فروغی به سعدآباد دنبال او رفته بود، در خاطرات خود از نخستین برخورد رضاشاه و فروغی بعد از گذشت قریب شش سال می نویسد که فروغی بدون این که عذر و بهانه ای برای قبول مسئولیت در آن موقعیت خطیر بیاورد تکلیف نخست وزیری را پذیرفت و در پاسخ رضاشاه گفت «اگرچه پیر و علیل هستم ولی از خدمت دریغ ندارم». رضاشاه برخلاف معمول که وزیران را خود تعیین می کرد به فروغی گفت که در انتخاب وزرای کابینه خود آزاد است. انتظام در دنباله خاطرات خود می نویسد «فروغی عرض می کند چون همه خدمتگزارند فعلاً حاجت به تغییری نیست. شاه می گوید پس سهیلی وزیر

خارجه شود و عامری به وزارت کشور برود. در همین جلسه تصمیم به ترک مخاصمه هم گرفته شد... در این موقع شاه تنها از اطلاق هیئت بیرون آمد و به ولیعهد گفت فروغی گرچه پیر است ولی در چنین موقعی برای خدمت بسیار مناسب می باشد... حس می کردم شاه که قطعاً از رجال سابق که فروغی هم یکی از آنها بود بارها نزد فرزند بد گفته، اینک که مجبور به احضار و ارجاع خدمت شده ناراحت است و توضیحاتی که راجع به صلاحیت فروغی برای نخست وزیری می دهد بیشتر از آن جهت است...»<sup>۶</sup>

فروغی صبح روز پنجشنبه ششم شهریور، برخلاف معمول و پیش از معرفی هیئت دولت به شاه اعضای کابینه خود را به این شرح به مجلس شورای ملی معرفی کرد: محمد علی فروغی نخست وزیر، مجید آهی وزیر داد گستری، علی سهیلی وزیر امور خارجه، جواد عامری وزیر کشور، ابراهیم علم وزیر پست و تلگراف، اسمعیل مرآت وزیر فرهنگ، دکتر محمد سجادی وزیر راه، سرلشگر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ، عباسقلی گلشائیان کفیل وزارت دارائی، صادق وثیقی کفیل بازرگانی و مصطفی قلی رام کفیل کشاورزی.

فروغی بعد از معرفی هیئت دولت خود به مجلس، که همان اعضای کابینه مستعفی منصور با تغییرات اندکی در پست های کابینه بودند، نطق کوتاهی ایراد کرد و با اشاره به وضع حساس کشور گفت «دولت به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی بیند و همین قدر به استحضار نمایندگان محترم می رساند که با نهایت جدیت در حفظ مناسبات حسنه با دول خارجه مخصوصاً با همسایگان و تعقیب اصلاحاتی که منظور نظر اعلیحضرت همایونی و عموم ملت است خواهد کوشید. ضمناً خاطر نمایندگان محترم را مستحضر می دارد به طوری که به خوبی آگاهی دارید دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می باشد. برای این که این نیت کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد در این موقع که از طرف دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شد که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت با پیروی از نیات صلحجویانه اعلیحضرت همایونی به قوای نظامی کشور دستور می دهد که از هر گونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد». فروغی سپس به عنوان این که دولت باید فوراً مشغول مذاکرات و اقداماتی

۶- خاطرات نصرالله انتظام. انتشارات سازمان اسناد ملی ایران. صفحات ۲۷ و ۲۸

برای ترک مخاصمه و قطع عملیات تعرضی نیروهای متفقین بشود رأی اعتماد خواست و مجلس نیز بدون این که وارد بحث درباره برنامه دولت و ترکیب کابینه بشود به دولت رأی اعتماد داد.

اولین کار فروغی پس از گرفتن رأی اعتماد از مجلس تماس با سفارتخانه‌های انگلستان و شوروی و اعلام تصمیم دولت برای ترک مخاصمه و آغاز مذاکره برای حل اختلافات فیما بین بود. سرریدر بولارد<sup>۷</sup> وزیر مختار انگلیس در ایران در تلگراف مورخ بیست و هشتم اوت ۱۹۴۱ (ششم شهریور ۱۳۲۰) خود به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد «از قرار معلوم فروغی برای خوش آیند ما به نخست‌وزیری منصوب شده است. از وزیران کابینه سهیلی وزیر امور خارجه در وزارت خارجه انگلیس به خوبی شناخته شده است.<sup>۸</sup> انتصاب مهم دیگر تعیین جواد عامری به وزارت کشور است. او مرد لایق و تیزهوشی است...». سرریدر بولارد در همین تلگراف می‌نویسد «معلوم نیست که کابینه جدید به اندازه ما مورد رضایت روسها باشد. دولت جدید ایران ظاهراً به جلب حمایت ما علیه روسها امیدوار است و این موضوع باید مورد توجه دقیق قرار بگیرد.»

مذاکرات با اسمیرنوف سفیر کبیر شوروی و سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس تا آخر وقت روز هفتم شهریور ادامه یافت و سرانجام روز هشتم شهریور سرریدر بولارد با جلب موافقت سفیر شوروی و کسب اجازه از لندن نامه‌ای به شرح زیر به‌عنوان علی سهیلی وزیر امور خارجه ارسال داشت:

آقای وزیر. محترماً به‌طوری که قبلاً هم تذکر داده شد خاطر جنابعالی را مستحضر می‌نمائیم:

۱- دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی هیچ نقشه‌ای بر علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند و علت این که مجبور شده‌اند دست به اقدامات نظامی بزنند این بوده است که دولت ایران توجهی به تذکرات دوستانه آنها نکرده است. لیکن این اقدامات بر علیه خود ایران صورت نگرفته، بلکه فقط بر علیه تهدید اقدامات احتمالی آلمانیها بوده است که در تمام نقاط حساس ایران نفوذ کرده بودند. چنانکه دولت ایران حاضر به اشتراک مساعی برای دفع این خطر باشد علت ندارد که عملیات خصمانه ادامه پیدا کند.

7- Sir Reader Bullard

۸- سهیلی قبلاً مدتی وزیر مختار ایران در لندن بود.

۲- دولتین انگلستان و شوروی خواستار بعضی ضمانت‌هایی به شرح زیر

می‌باشند:

الف - دولت ایران باید دستور صادر نماید که نیروهای ایران بدون مقاومت بیشتری از شمال و شرق خطی که از خانقین و کرمانشاه و خرم‌آباد و مسجدسلیمان و هفتگل و گچساران و از آنجا به بندر دیلم در خلیج فارس عقب‌نشینی نمایند. در شمال کشور نیز نیروهای ایران باید به نقاط اشنویه، حیدرآباد، میان‌دوآب، زنجان، قزوین، خرم‌آباد، زیراب، سمنان، شاهرود، علی‌آباد (شاهی) عقب‌نشینی کنند. نقاط نامبرده بالا به‌وسیله قشون انگلیس و شوروی اشغال خواهد شد.

ب - دولت ایران بایستی ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمانی به‌استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی که در تأسیسات مخابراتی یا نظامی نباشند، از ایران اخراج نموده و صورت اسامی آلمانی‌های مزبور را برای مراقبت به نمایندگان انگلیس و شوروی در تهران تسلیم نماید.

ج - دولت ایران باید تعهد نماید که در راه حمل و نقل لوازمی که شامل ادوات جنگی نیز خواهد شد و از وسط خاک ایران بین نیروهای انگلیس و شوروی به‌عمل خواهد آمد، مانعی به‌وجود نیآورد و بلکه تعهد نماید که وسایل تسهیل حمل و نقل این قبیل لوازم را که یا به وسیله خط آهن و یا از طریق هوا حمل می‌شوند فراهم سازد.

۳- درمقابل دولتین انگلیس و شوروی موافقت می‌نمایند که:

الف - حقوق مربوط به نفت و غیره ایران را کمافی‌السابق بپردازند.

ب - در تأمین احتیاجات اقتصادی ایران تسهیلات لازم را فراهم سازند.

ج - پیشروی بیشتر قوای خود را متوقف ساخته و به‌محض این‌که وضعیت نظامی اجازه دهد نیروهای خود را از خاک ایران خارج نمایند.

۴- دولت ایران همچنین تعهد می‌نماید که بیطرفی خود را ادامه داده و

هیچ‌گونه اقدامی بر علیه دولتین انگلیس و شوروی، در جنگی که بر اثر تجاوز آلمان

بر آنها تحمیل شده است، به عمل نیآورد...

سفیر کبیر شوروی نیز یادداشتی تقریباً به همین مضمون برای دولت ایران فرستاد و با موافقت دولت ایران با شرایطی که عنوان شده بود، چنین به نظر می‌رسید که دیگر مشکل زیادی پیش نخواهد آمد، ولی اقدام غیرمترقبه خود رضاشاه در فرستادن اعضای خانواده سلطنتی به اصفهان و شایعه فرار خود او از تهران بر نگرانی مردم از احتمال

اشغال پایتخت از طرف قوای شوروی و انگلیس افزود و مرخصی ناگهانی سربازان وظیفه در روز هشتم شهریور، که ظاهراً بدون اطلاع و کسب موافقت قبلی رضاشاه صورت گرفته بود آشفته‌گی مردم را دوچندان ساخت. دولت تصمیم به اعلام مقررات حکومت نظامی و منع عبور و مرور شبانه در تهران گرفت و سپهبد امیراحمدی به سمت حاکم نظامی تهران منصوب گردید.

فردای آن روز (یکشنبه نهم شهریور ۱۳۲۰) رضاشاه با احضار امرای ارتش و کتک زدن سرلشگر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ و سرتیپ علی ریاضی و خلع درجه و بازداشت آنها نشان داد که با وجود شرایط خطرناکی که بر اثر تجاوزهای بیگانه بر کشور حکمفرما شده بود، از خوی دیکتاتوری خود دست برنداشته و خود را همچنان فعال مایشاء می‌داند. رضاشاه بدون این که از فروغی کسب نظر کند یکی از اعضای دولت او را بازداشت و سرلشگر محمد نخجوان (امیرموثق) را که هیچ نسبتی با احمد نخجوان نداشت به وزارت جنگ منصوب نمود و به او دستور داد که مقدمات تشکیل یک دادگاه نظامی را به ریاست خود وی برای رسیدگی به جرائم آنان فراهم سازد. فروغی در مقابل این عمل رضاشاه واکنش فوری نشان نداد، ولی از آن تاریخ از تصمیم قبلی خود درباره همکاری با رضاشاه و تلاش در راه حفظ او در مقام سلطنت منصرف شد و به این نتیجه رسید که استقرار حکومت قانون و دموکراسی هر ایران با وجود رضاشاه امکان‌پذیر نیست.

فروغی هیچ سند مکتوبی درباره نقش خود در تضعیف موقعیت رضاشاه و فراهم ساختن مقدمات برکناری وی برجای نگذاشته ولی بررسی اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس و مکاتبات سرریدر بولارد با وزیر خارجه انگلیس و شخص چرچیل کم و بیش مخالفت باطنی فروغی را با رضاشاه آشکار می‌سازد. گویاترین سند تلگراف محرمانه روز سوم سپتامبر (۱۲ شهریور ۱۳۲۰) سرریدر بولارد به وزارت خارجه انگلیس است که ضمن آن پس از اشاره به امیدواری‌هایی که بعد از تشکیل دولت جدید درباره استقرار حکومت مشروطه و رعایت موازین قانونی در ایران به وجود آمده بود می‌نویسد «حالا همه این امیدواریها به یأس مبدل شده است، زیرا شاه بار دیگر در تمام امور مداخله می‌کند، وزرا را کتک می‌زنند و به همان اعمال احمقانه و وحشیانه گذشته خود ادامه می‌دهد. یکی از مقامات دولتی محرمانه به من گفت که شاه غیرقابل تحمل شده و خود نخست‌وزیر

هم که با حال بیماری قبول مسئولیت کرده دیگر نمی‌تواند شاه را تحمل کند. وقت آن رسیده است که ما هم در این مورد با افکار عمومی همراه شویم، زیرا در غیر این صورت پیشرفت مقاصد ما با مشکلاتی مواجه خواهد شد...»

نکته جالب توجه این است که در همین روز (دوازدهم شهریور ۱۳۲۰) تلگرافی از طرف چرچیل به بولارد مخابره شده و ضمن آن می‌گوید «امیدواریم شرایطی پیش نیاید که ما مجبور به اشغال تهران بشویم. اگر دولت ایران می‌خواهد چنین وضعی پیش نیاید باید صادقانه با ما همکاری کند... در حال حاضر ما مخالفتی با شاه نداریم، ولی اگر شرایط مطلوبی به وجود نیاید ناچاریم در مقابل سوء رفتار او عکس‌العمل مناسبی نشان بدهیم...».

حملات حساب‌شده بخش فارسی رادیو لندن به رضاشاه (که سرریدر بولارد در مکاتبات بعدی خود اعتراف می‌کند مواد اولیه آن در تهران و به وسیله میس لمبتون وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس تهیه می‌شد) از اواسط شهریورماه شدت یافت. نصرالله انتظام رئیس تشریفات دربار در اواخر سلطنت رضاشاه درباره گفتارهای رادیو لندن در این ایام و انعکاس آن در دربار می‌نویسد «نکته‌ای که در این ایام جلب توجه می‌نمود تبلیغات بخش فارسی رادیوی لندن بود. روز اول عنوان را تشریح حکومت دمکراسی قرار داده گفتند: در دولت مشروطه آزادی افراد محترم است، کسی را بدون مجوز قانونی نمی‌توان بازداشت نمود و مالیاتی گرفته نمی‌شود مگر این که نمایندگان ملت قبلاً دریافت آنرا تصویب کرده باشند و بعداً هم از صورت خرج آن اطلاع حاصل کنند... روزهای بعد به ذکر کلیات و اشاره و کنایه اکتفا نکرده حملات را متوجه شخص شاه و عملیات غیرقانونی او کردند. مثلاً گفتند: نخجوان که افسر شرافتمندی است بی‌دلیل بازداشت و خلع درجه شده، ذکر این اسم نام کسان دیگری را که آنها را هم بی‌سبب زندانی ساخته‌اند به خاطر شنوندگان می‌آورد. ملت با بی‌صبوری زیاد انتظار دارد علت این اقدامات جابرانه را بدانند... در بخش دیگری گرفتن املاک مردم را عنوان کرده و گفتند: گذشته از املاکی که به زور از مردم گرفته‌اند تمام آب جنوب شهر را برای زراعت فرح‌آباد که ملک شاه است می‌برند و دیگر آبی برای کشت دیگران باقی نمی‌ماند. کشاورزان و کارگران شمال که در املاک و کارخانجات شاه کار می‌کنند تماماً در وضع پریشانی هستند و درحقیقت به صورت بیگاری کار می‌کنند...»

«ادامه این تبلیغات از طرف رادیوی رسمی کشوری چون انگلستان و حملاتی را که به شخص شاه می کردند به امری عادی و اتفاقی نمی شد تعبیر کرد. معلوم بود که می خواهند کم کم چشم و گوش مردم را باز کنند و با جری ساختن افراد به شاه بفهمانند که دوره سلطنتش سپری شده است. تأثیر این تبلیغات روز به روز در تهران زیادتر شد. مردم ناراضی استفاده کردند، ابتدا سربسته و بعداً علنی زبان به بد گوئی و فحاشی گشودند که چرا نمی رود و جان ما را خلاص نمی کند. خود شاه هم متوجه عواقب امر بود و سئوالاتی می نمود.

«یکی از روزها که شاه به عادت معمول جلوی کاخ به گردش آمدند، از من پرسیدند: در شهر چه خبر است؟... اگر می گفتم خبری نیست برخلاف وجدان و حقیقت گفته بودم و اگر می خواستم حقایق را بگویم از نزاکت دور بود، چه مردم جز ناسزا چیزی نمی گفتند... برای این که کتمان حقیقت نکرده باشم و چیز زننده ای هم نگویم عرض کردم: بیشتر صحبت ها در اطراف رادیوی لندن است و مثل این ماند که نقشه و برنامه ای دارند، زیرا روز به روز بر شدت حملات می افزایند... شاه بی آنکه متغیر یا برآشفته شود روی خود را به ولیعهد کرد و گفت: می بینی انتظام هم همین عقیده را دارد... صحبت به همین جا خاتمه یافت و دنبال نشد. معلوم بود که شاه از شنیدن توضیحات بیشتری ناراحت است و خودش به عواقب امر پی برده و این طفره و سکوت تعجب آور نیست، چه بشر از شنیدن حقایقی که به ضرر او تمام می شود و امیدش را به یأس مبدل می سازد همیشه فراری است...»<sup>۹</sup>

اسناد و مدارکی که بعدها منتشر شده و اسراری که سردنيس رایت<sup>۱۰</sup> سفیر کبیر سابق انگلیس در ایران در کتاب معروف خود تحت عنوان «ایرانیان در میان انگلیسیها»<sup>۱۱</sup> افشا کرده نشان می دهد که انگلیسیها از اواسط شهریورماه در تصمیم خود به برکناری رضاشاه از سلطنت جدی بوده اند و علت تأخیر در اجرای این تصمیم تا روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ عدم توافق در مسئله جانشینی وی بوده است. ابتدا صحبت از برچیدن بساط سلطنت و استقرار جمهوری در ایران بوده و انگلیسیها خود فروغی را برای

۹- خاطرات نصرالله انتظام (یادداشت های ۱۶ تا ۲۴ شهریور). صفحات ۶۷ تا ۶۹

10- Sir Denis Wright

11- The Persians amongst the English

احراز مقام ریاست جمهوری در نظر گرفته بودند. در بعضی منابع آمده است که فروغی خود حاضر به قبول مقام ریاست جمهوری نشده و اصولاً تغییر رژیم و برقراری جمهوری را در آن شرایط (بیشتر از بیم سوءاستفاده روسها از این موقعیت) به مصلحت نمی‌دانسته است. در بعضی منابع آمده است که روسها چون فروغی را وابسته به انگلیسیها می‌دانستند با ریاست جمهوری او موافقت نکرده و متقابلاً محمد ساعد سفیر کبیر وقت ایران در مسکو را برای احراز این مقام پیشنهاد می‌نمایند. انگلیسیها هم به گمان این که ساعد سروسری با روسها دارد و آلت اجرای مقاصد آنها خواهد شد با این پیشنهاد موافقت نمی‌کنند<sup>۱۲</sup> و در نتیجه فکر تغییر سلطنت و بازگشت قاجاریه مطرح می‌شود. در کتاب دنیس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران که به آن اشاره شد، شرح مفصلی درباره ملاقات‌های ایدن وزیر امور خارجه وقت انگلیس و سایر مقامات وزارت خارجه انگلیس با محمد حسن میرزا آخرین ولیعهد قاجار و پسرش حمید میرزا (که نامزد احراز مقام سلطنت در ایران شده بود) نوشته شده و ظاهراً علت انصراف از این تصمیم نیز این بوده که حمید میرزا یک کلمه زبان فارسی هم نمی‌دانسته است! دنیس رایت ادامه می‌دهد که سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران هم بعد از مشورت با فروغی هرگونه فکر بازگرداندن قاجاریه را به سلطنت رد می‌کند و سرانجام درباره انتقال سلطنت از رضاشاه به پسرش بین انگلیسیها و روسها توافق حاصل می‌شود...<sup>۱۳</sup>

مکاتبات محرمانه سرریدر بولارد با وزارت خارجه انگلیس و اسناد و مدارک دیگری که طی سالهای اخیر منتشر شده نشان می‌دهد که انگلیسیها تا آخرین لحظه با سلطنت ولیعهد (محمد رضا) موافق نبودند و در تلگراف مورخ دهم سپتامبر (۱۹ شهریور ۱۳۲۰) سرریدر بولارد به وزارت خارجه انگلیس هم، پسر سوم رضاشاه (غلامرضا) به دلیل این که مادرش از قاجاریه است، برای سلطنت پیشنهاد شده است. در این تلگراف از امکان انتخاب یکی از پسران دیگر رضاشاه، حتی خردسال‌ترین آنها (با تعیین یک نایب‌السلطنه) برای مقام سلطنت بحث شده، ولی نام محمد رضا به میان نیامده است.

۱۲- تقی‌زاده در این مورد نظر متفاوتی ابراز کرده و می‌نویسد «وقتی رضاشاه را برداشتند، روس و انگلیس موافقت کرده بودند آقای ساعد را به جایش بگذارند، او حاضر نشد و قبول نکرد...» - زندگی طوفانی (خاطرات سید حسن تقی‌زاده) - صفحه ۲۸۹

در فاصله روزهای بیستم تا بیست و چهارم شهریور ۱۳۲۰ فروغی طی چندین جلسه مذاکره با سرریدر بولارد، سرانجام او را به قبول انتقال سلطنت از رضاشاه به ولیعهد راضی می‌کند و تلگراف مورخ پانزدهم سپتامبر (۲۴ شهریور ۱۳۲۰) بولارد به وزارت خارجه انگلستان هم حاکی از این است که وی از مضمون استعفانامه رضاشاه به نفع ولیعهد آگاهی دارد. با وجود این لندن هنوز این تصمیم را تأیید نکزاده و فروغی پیش از این که مشکل دیگری بروز کند لندن را در مقابل یک عمل انجام شده قرار می‌دهد. این مطلب را تقی‌زاده هم در خاطرات خود تأیید کرده و می‌نویسد «روس و انگلیس این شاه را از اول نمی‌خواستند. فروغی عجله کرد او را برد به مجلس جابجا بکنند، اما هنوز هم محکم نشده بود...»<sup>۱۴</sup>

تلگراف محرمانه وزارت خارجه انگلیس به سرریدر بولارد در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۱ شهریور ۱۳۲۰) نشان می‌دهد که تصمیم دولتین انگلستان و شوروی درباره برکناری رضاشاه در این تاریخ قطعی است. در این تلگراف پس از اشاره به مذاکرات مدن وزیر خارجه انگلیس با مایسکی سفیر شوروی در لندن آمده است که «ما راجع به آینده ایران مذاکره کردیم و به این نتیجه رسیدیم که شاه هر چه زودتر برود بهتر است، زیرا قدر مسلم این است که به او نمی‌توان اعتماد کرد». در دنباله این تلگراف به سرریدر بولارد دستور داده شده است که هر چه زودتر راجع به جانشینی شاه با فروغی وارد مذاکره شود و سفیر شوروی را نیز در جریان اقدامات خود بگذارد.

فروغی بعد از گفتگو با سرریدر بولارد در روز بیست و دوم شهریور به رضاشاه اطلاع می‌دهد که هیچ راهی جز استعفای او از مقام سلطنت باقی نمانده و اگر می‌خواهد سلطنت در خاندانش باقی بماند نباید در این کار درنگ کند. تا این تاریخ هنوز انگلیسیها با تعیین ولیعهد به جانشینی رضاشاه مخالفت می‌کنند، زیرا گزارشاتی درباره تمایلات او به آلمانها به دست آنها رسیده و نمی‌توانند به وی اعتماد کنند<sup>۱۵</sup> ولی

۱۴- زندگی طوفانی (خاطرات سیدحسن تقی‌زاده) ... صفحه ۲۸۹

۱۵- درباره تمایلات محمدرضا به آلمانها و اطلاع انگلیسیها از جزئیات امر و این که او حتی نقشهای در اطلاق خود دارد و مرتباً پیشروی نیروهای آلمان را علامت‌گذاری می‌کند، فردوست شرح مفصلی در کتاب خاطرات خود داده و چنین وانمود می‌کند که خود او جریان را به انگلیسیها اطلاع می‌داده است!

رضاشاه که به اصل استعفا از مقام سلطنت رضایت داده اصرار دارد که محمدرضا به جانشینی او تعیین شود. روز بیست و چهارم شهریور اعلام می‌شود که نیروهای شوروی و انگلیس صبح روز بیست و پنجم شهریور به طرف تهران حرکت خواهند کرد. رضاشاه شتابزده فروغی را به کاخ سلطنتی احضار می‌کند، فروغی به عذر کسالت از رفتن به کاخ خودداری می‌نماید و رضاشاه از روی استیصال بعد از ظهر همین روز شخصاً به عنوان عیادت به خانه فروغی می‌رود. ظاهراً پیش‌نویس استعفای رضاشاه در همین ملاقات تهیه می‌شود و فروغی قول می‌دهد که پادشاهی محمدرضا را به انگلیسیها بقبولاند.

فروغی متن استعفانامه را صبح روز بیست و پنجم شهریور در حضور رضاشاه نوشته و به امضای او می‌رساند و مجلس را به تشکیل یک جلسه فوق‌العاده دعوت می‌کند. فروغی در سرراه خود به مجلس به سفارت انگلیس می‌رود و استعفانامه رضاشاه را به نظر سرریدر بولارد می‌رساند. جزئیات مذاکرات فروغی با وزیر مختار انگلیس و جلسه ملاقات بعدی آنها با سفیر شوروی فاش نشده، ولی چنین به نظر می‌رسد که فروغی در مذاکرات طولانی خود با سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس شخصاً درباره محمدرضا و این که «او را به راه راست هدایت خواهد کرد» تضمین‌هایی به بولارد و اسمیرنوف داده و مطالبی که بعد از قرائت استعفانامه رضاشاه به نفع ولیعهد در مجلس بیان کرد بیشتر مبتنی بر مذاکرات او با سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس بوده است. فروغی بعد از قرائت متن استعفانامه رضاشاه به نفع ولیعهد، از قول شاه جدید گفت که وی به اصول حکومت مشروطه و قانون اساسی وفادار خواهد بود و در رفع تعدیات گذشته خواهد کوشید و صمیمانه با متفقین همکاری خواهد نمود. فروغی در همین جلسه مجلس را به تشکیل یک جلسه فوق‌العاده در روز بعد (بیست و ششم شهریور) برای انجام مراسم تحلیف شاه جدید دعوت نمود و نطق شاه را در مراسم تحلیف، که متضمن تعهد به اجرای دقیق اصول قانون اساسی و رفع اجحافات گذشته بود، شخصاً تهیه کرد.

بزرگترین مشکل فروغی بعد از رفتن رضاشاه، رویارویی با نمایندگان آخرین مجلس رضاشاهی بود که ناگهان زنجیر پاره کرده و دولت را متهم به اهمال در رفع تعدیات پادشاه مستعفی و بردن جواهرات سلطنتی از طرف وی می‌نمودند. فروغی قبل از خروج رضاشاه از ایران صلحنامه‌ای از او برای واگذاری اموال منقول و غیرمنقول و

موجودی نقدی خود به شاه جدید گرفت تا بعداً ترتیب انتقال آنرا به دولت و کسانی که مدعی غصب املاک خود از طرف رضاشاه بودند بدهند. هیئتی نیز مأمور رسیدگی به جواهرات سلطنتی شد و گزارش هیئت که حاکی از دست نخوردن جواهرات بود به اطلاع مجلس رسید. دولت همچنین برای تسکین افکار عمومی دستور تعقیب و محاکمه متهمین به ارتکاب جرائم و جنایات دوره سلطنت رضاشاه را صادر نمود و دکتر جلال عبده دادستان دیوان کیفر سرپاس رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی رضاشاه و عده‌ای از همکاران او را بازداشت کرد.

عمر آخرین مجلس دوران سلطنت رضاشاه روز هشتم آبان ۱۳۲۰ پایان یافت و مجلس سیزدهم که انتخابات آن در آخرین ماههای سلطنت رضاشاه انجام شده بود و اکثریت نمایندگان آن در مجلس قبلی هم عضویت داشتند روز ۲۲ آبان گشایش یافت. فروغی طبق سنت پارلمانی استعفا داد و با رأی تمایل مجلس مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد. در هیئت دولت جدید سپهبد امیراحمدی فرماندار نظامی تهران به سمت وزارت کشور و سرلشگر احمد نخجوان، که به دستور رضاشاه خلع درجه و زندانی شده بود، به سمت وزارت جنگ معرفی شدند. از وزیران آخرین کابینه دوران سلطنت رضاشاه فقط علی سهیلانی (وزیر خارجه) و مجید آهی (وزیر دادگستری) در این کابینه باقی مانده بودند.

مهمترین اقدام کابینه جدید فروغی امضای پیمان سه‌جانبه بین ایران و انگلستان و شوروی بود، که ضمن آن دولتین انگلیس و شوروی در ازاء همکاری‌های ایران با متفقین در زمان جنگ، استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین نموده و متعهد شده بودند شش ماه بعد از خاتمه جنگ نیروهای نظامی خود را از ایران خارج نمایند. این پیمان به‌واسطه امتیازاتی که برای متفقین فائل شده بود در مجلس و مطبوعات مورد انتقاد قرار گرفت و فروغی هنگام دفاع از این پیمان در جلسه روز پنجم بهمن‌ماه ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی مورد حمله و ضرب و شتم یکی از تماشاچیان قرار گرفت. جلسه مجلس بعد از این واقعه به‌عنوان تنفس تعطیل شد و بعد از تشکیل مجدد جلسه فروغی مجدداً پشت تریبون رفت و با این عبارت که «جمله معترضه‌ای کلام مرا قطع کرد که جای تأسف است ولی جای تعجب نیست» به استدلال خود درباره مزایای پیمان سه‌جانبه و این که برای تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران و حصول اطمینان از خروج

نیروهای خارجی از کشور در مهلت تعیین شده چاره‌ای جز دادن امتیازاتی به آنها نبوده است ادامه داد و تقاضای تصویب این پیمان را از مجلس نمود. مجلس با اکثریت قاطع (۸۰ رأی موافق از ۹۳ نفر نمایندگان حاضر در جلسه) پیمان سه‌جانبه را تصویب کرد، ولی ادامه حملات مطبوعات و عده‌ای از نمایندگان مجلس به فروغی، او را در ادامه کار دچار تردید نمود و ظاهراً قصد خود را برای کناره‌گیری از کار با وزیر مختار انگلیس هم در میان گذاشت.

تلگراف محرمانه روز دوم فوریه ۱۹۴۲ (سیزدهم بهمن ۱۳۲۰) سرریدر بولارد به عنوان وزارت خارجه انگلیس مؤید این مطلب است که وی از تصمیم فروغی به کناره‌گیری از کار اطلاع داشته است. سرریدر بولارد در این تلگراف قصد فروغی را به کناره‌گیری از مقام نخست‌وزیری بیشتر ناشی از وضع مزاجی او و «تمایل وی به پرداختن به زندگی خصوصی» می‌داند و تقی‌زاده وزیر مختار وقت ایران را در لندن به عنوان «بهترین جانشین ممکن برای فروغی» پیشنهاد می‌نماید. سرریدر بولارد در همین تلگراف «قابلیت» سهیلی را نیز برای احراز مقام نخست‌وزیری تأیید می‌نماید ولی صداقت و پاکی او را تأیید نمی‌کند و می‌نویسد در میان مردم وجهه زیادی ندارد.

فروغی پس از قریب یک ماه تردید و دودلی سرانجام تصمیم گرفت کابینه خود را ترمیم کند و با تغییر چند وزیر رضایت اکثریت نمایندگان را جلب نماید، ولی بعد از معرفی وزیران جدید به مجلس در روز یازدهم اسفند ۱۳۲۰ فقط ۶۶ نفر از ۱۱۲ نماینده حاضر در مجلس به دولت او رأی اعتماد دادند، و فروغی با اعلام این مطلب که با چنین اکثریت ضعیفی نمی‌تواند به کار ادامه دهد از مقام نخست‌وزیری استعفا داد. بعد از استعفای فروغی بیش از هفتاد نفر از نمایندگان نامه‌ای مبنی بر پشتیبانی از وی امضا کرده و برای منصرف ساختن فروغی از استعفا به منزل او رفتند، ولی فروغی دیگر حاضر به قبول مسئولیت نشد و به نمایندگان طرفدار خود در مجلس توصیه کرد وزیر خارجه‌اش سهیلی را به جای وی به نخست‌وزیری انتخاب نمایند. نکته قابل توجه این است که نه فقط هفتاد نفر نمایندگان طرفدار فروغی، بلکه قریب سی نفر از مخالفان او هم به نخست‌وزیری سهیلی اظهار تمایل کردند و کابینه سهیلی با اکثریت قریب به اتفاق از مجلس رأی اعتماد گرفت.

فروغی بعد از کناره‌گیری از مقام نخست‌وزیری، به اصرار محمدرضاشاه که به

راهنمایی و مشاورت او احتیاج داشت وزارت دربار را پذیرفت و تا زمان مرگ خود این سمت را به عهده داشت. فروغی در اوایل وزارت دربار خود هم در تعیین خط مشی سیاسی مملکت نقش عمده‌ای داشت و سهیلی در تمام مسائل مهم مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور با او مشورت می‌کرد، ولی با سقوط کابینه سهیلی در مردادماه ۱۳۲۱ و انتخاب قوام‌السلطنه به مقام نخست‌وزیری از نفوذ او کاسته شد.

نصرالله انتظام که در زمان وزارت دربار فروغی هم سمت رئیس تشریفات دربار را داشت در خاطرات خود از این دوران می‌نویسد که حتی خود شاه هم با این که تاج و تخت خود را مدیون فروغی بود در اواخر عمر او علاقه و اعتماد گذشته را به فروغی نداشت. انتظام در خاطرات خود از این دوره می‌نویسد «ستاره اقبال فروغی کم کم رو به افول گذاشت و بدانندیشان که همواره در صدد اخلاص و نمامی هستند و وجود نیکان را سد راه خود می‌دانند، همین که بساط سلطنت نهجی گرفت، به شاه راه یافتند و مستقیماً یا به وسیله افراد خاندان سلطنت از هیچ سعایت و بدگویی مضایقه نمودند. از آن جا که تهمت دزدی و خیانت به فروغی نمی‌چسبید عنوان فراماسونری را پیش کشیدند و گفتند این گروه که فروغی یکی از آنهاست دنیا را یکی می‌دانند و قائل به مرز و بومی نیستند تا چه رسد به سلطنت. کار به جایی رسید که گاهی جسته و گریخته در حضور من هم این مطلب را به عرض اعلیحضرت می‌رساندند. من تا حدی که می‌توانستم از فروغی دفاع می‌کردم و شاه را متوجه سوء نیت نمامان می‌ساختم.

«گمان می‌کردم با اعتمادی که اعلیحضرت به شخص من دارند وزن دفاع من بیش از قوه تهمت دیگران است، غافل از این که بدخواهان هیچ فرصتی را از دست نمی‌دهند و تکرار حرف ناحق بالاخره اثر خود را می‌کند. کار کم کم بالا کشید تا این که روزی اعلیحضرت به من امر فرمودند به فروغی ابلاغ کنم از وزارت دربار استعفا دهد. من که تصور نمی‌کردم به این زودی و به این درجه سعایت نمامان موثر واقع شود بی‌اندازه منقلب و متأثر شدم. چون می‌دانستم اعلیحضرت به عرایض من، حتی به آن چه به گستاخی تعبیر شود با میل گوش می‌دهند عرض کردم: این امر خطاست و برای اعلیحضرت گران تمام می‌شود... شاه که تأثر و گستاخی مرا دید قدری نرم شد و فرمود «ماندن او به دلایلی ممکن نیست، پس چه باید بکنم». عرض کردم: هر چند هیچ‌یک از ایراداتی را که به او می‌گیرند وارد نمی‌دانم، اما از آن جا که وزیر دربار را که از

نزدیکترین خدمتگزاران شاه است به اعلیحضرت نمی‌شود تحمیل کرد اگر واقعاً ماندن او را در این مقام به جهاتی صلاح نمی‌دانید باید فکر کار آبرومندی برایش کرد، که هم منظور اعلیحضرت تأمین شود و هم مردم حمل بر بی‌مهری ننمایند...

«پیرو این مذاکرات بود که فکر انتصاب فروغی به سفارت کبرای واشنگتن پیش آمد. احمد قوام که پس از سهیلی به نخست‌وزیری رسیده و کباده صدارت می‌کشید، چون وجود فروغی را در تهران مانع یا لاقلاً مزاحم خود می‌دانست، همین که به تمایل شاه پی برد، برای این که هم اعلیحضرت را از محظور درآورد و هم خود را راحت سازد، سفارت کبرای آمریکا را پیشنهاد کرد و مورد قبول واقع شد، اما پیش از این که در این باب با خود فروغی صحبتی بشود خبر در شهر منتشر گردید و مایه رنجش فروغی شد...»<sup>۱۶</sup>

فروغی که خود از تحریکات قوام‌السلطنه و مطالبی که علیه او در جراید منتشر می‌شد متالم بود پیشنهاد سفارت واشنگتن را پذیرفت، ولی پیش از این که این امر تحقق یابد در بستر بیماری افتاد و روز پنجم آذرماه ۱۳۲۱ در سن ۶۷ سالگی درگذشت.

\*\*\*

درباره فروغی و شخصیت او عقاید متفاوتی ابراز شده است، که با نقل چند نمونه از آن به این مبحث خاتمه می‌دهیم:

\* مرحوم حبیب یغمائی نویسنده و شاعر معروف و مدیر مجله «یغما» که بیش از هر کس دیگری با فروغی محشور بوده و در تحقیقات فروغی در ادبیات ایران با او همکاری می‌کرده است، عقاید سیاسی و خصوصیات اخلاقی فروغی را چنین توصیف می‌کند:

- فروغی به تمام معنی ایران را دوست داشت، وطن‌خواهی باحقیقت بود، در مصلحت مملکت هر چه تشخیص می‌داد به کار می‌بست، از غوغا و هیاهوی عوام و حتی خودش باک نداشت و از کسانی نبود که وجهه ملی خود را به مصلحت کشورش ترجیح دهد.

- به ثروت و تمول، چه پول، چه زمین و امثال آنها مطلقاً بی‌اعتنا بود، فزونی نمی‌طلبید، به همان اندازه که خرج خانهاش را تکافو کند راضی و قانع بود.

- در بانک‌ها چه در داخل و چه در خارج حساب نداشت، چون نه تنها موجودی نداشت بلکه مقروض هم بود. نقدینش برای مخارج روزانه در کشور میزب بود که هر قدر برمی داشت یادداشت می کرد و گاهی هم که از خانه بیرون می شد کشو میز را نمی بست.

- یک قلم مخارجش هزینه تحصیلی فرزندانش در اروپا بود. وقتی به او عرض کردم وزارت فرهنگ به محصلین اعزامی هزینه تحصیلی می دهد، چرا از این راه خرجتان را کم نمی کنید، نپذیرفت.

- از بابت حق تالیف تاریخ مختصر ایران، ناشری مقداری زمین به او داده بود که ارزان فروخت، اما روزی که نشانها و بعضی از اشیاء نفیس خانوادگی را برای تأمین هزینه های ضروری خود فروخته بود متاثرش یافتم.

- فرزندانش را بسیار دوست داشت. هر وقت نامی از آنان برده می شد از شادی برمی افروخت؛ جواد در زبان و ادب فرانسه بی مانند است، محسن چنین و چنان نوشته، محمود در کلاس چندم است، مسعود در خدمت نظام وظیفه است... دخترزاده هایش را که دو سه ساله بودند هر روز می دید و می بوسید و به آنها «قافا» می داد.

- اوراق تالیفات خود را چون: سیر حکمت، حکمت سقراط، آئین سخنوری و جز این‌ها که من متصدی طبع همه بودم به خط خوش پاک نویس می کرد، بی قلم خوردگی، و در نمونه های چاپخانه عبارت را تغییر نمی داد.

- از هیچ کس بد نمی گفت، حتی به کسانی که او را آزار می رساندند و ناسزایش می گفتند.

- روزنامه ستاره ایران نوشت که فروغی و دکتر غنی به پاداش تنظیم رباعیات خیام هجده هزار تومان گرفته اند، در صورتی که قرارداد وزارت فرهنگ به مبلغ هفتصد تومان بود! با عصبانیت و برافروختگی به فروغی عرض کردم باید این نسبت ناروا را تکذیب کنید، نپذیرفت. عرض کردم اجازه فرمایید من تکذیب کنم. فرمود موجب می شوی که هر دو ناسزا بشنوم. از وزارت فرهنگ رونوشت قرارداد را گرفتم که بی هیچ توضیح کلیشه کنم. باز هم موافقت نفرمود. این بردباری و خونسردی را هنوز هم وقتی به یاد می آورم ناراحت می شوم.

قفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن

- وقتی شاهنامه را تصحیح کردیم نسبت‌هایی ناروا و زننده به فروغی دادند که این اهتمام از آن دیگری است. چه دشنامها که دادند و چه دشمنی‌ها کردند و فروغی جواب نمی‌داد.

- روزی با مرحوم ملک‌الشعراى بهار از بردباری فروغی در این زمینه سخن گفتم. بهار با این که با فروغی خوب نبود، ساحت فروغی را از این اتهامات منزه شمرد و به تلخی به مدعیان حمله کرد. از بهار خواستم گفته‌های خود را بنویسد. پذیرفت و نوشت و خوب هم نوشت. نامه بهار را بی‌اجازه فروغی در روزنامه ایران ما درج کردم، زیرا ممکن بود اجازه نفرماید.

- در خطاب و نطق مانند نداشت. شمرده و ملایم و مستدل حرف می‌زد. اتفاق می‌افتاد که موضوع بحث او و دیگری یکی باشد، اما او چنان مطلب را ساده و روان و قابل فهم ادا می‌کرد که دیگران نمی‌توانستند: همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است...

- یادداشتی به خط مرحوم مدرس دارم که پس از نطق فروغی در مجلس به او نوشته است: «دهانت را می‌بوسم»...<sup>۱۷</sup>

\* نویسنده‌ای به نام «ح.م. زاوش» که در کتابی تحت عنوان «دولتهای ایران در عصر مشروطیت» اکثریت قریب به اتفاق رجال و دولتمردان ایرانی را در دوران مشروطیت به خیانت متهم کرده است، درباره فروغی چنین می‌نویسد:

«فروغی جزو فراماسونرهاى سرشناس ایران است که در ایجاد نظام نو استعماری عصر رضاخانی نقش حساسی به عهده داشته است. او نخستین نخست‌وزیر دوران پادشاهی رضاخان بود که مراسم تاجگذاری او را به‌جا آورد و به امور کشورداری وی نظم و نسقی داد و از قضا آخرین نخست‌وزیر رضاشاه است که متن استعفای وی را نوشت و در خروج از ایران او را بدرقه کرد.

«اشرف پهلوی در یادداشت‌های خود می‌نویسد: انگلیسیها فروغی را برای پست نخست‌وزیری پیشنهاد کردند و سپس رضاشاه تلفنی از او خواش کرد مسئولیت

۱۷- از سخنرانی حبیب یغمائی در مجلس بزرگداشت فروغی به مناسبت سی‌امین سالگرد درگذشت او که روز هفتم آذرماه ۱۳۵۰ در دانشگاه تهران برگزار شد. متن این سخنرانی در مجله «راهنمای کتاب» (شماره ۹-۱۲، آذر - اسفند ۱۳۵۰) درج شده است.

نخست‌وزیری را بپذیرد. اگر این نوشته اشرف پهلوی درست باشد به‌راستی که «استاد ازل» چه مهره نشاننداری را برای روز مبادا ذخیره کرده بود و چه به‌موقع او را سرکار آورد. از یک‌سو برای حفظ و تأمین منافع انگلستان هیچ‌یک از فراماسونها مانند فروغی قادر نبود در آن برهه تاریخی نقش آفرین باشد، زیرا یکی از نخستین اقدامات کابینه او افزایش نرخ لیره و به‌تبع آن دلار به سود انگلیس و آمریکا بود و با کاهش ارزش ریال نرخ همه چیز در ایران بالا رفت و مردم ایران را به روز سیاه نشانید. از سوی دیگر در سیاست درون‌مرزی بزرگترین خدمت را به هیئت حاکمه ایران کرد: او بود که همزمان با سقوط رضاشاه نگذاشت شیرازه حاکمیت فراماسونها از هم بپاشد، و برای حفظ امتیازات طبقاتی دودمانهای طراز اول و کهن وابسته به انگلیس مجدانه کوشید...

«آری، فروغی برای تبعیت از سیاست انگلستان ۱۳۶ و کیل انتخاب شده در دوره دیکتاتوری را قانونی شناخت و همین مجلس بود که نرخ لیره را در ۱۳۰ ریال تثبیت کرد، همین مجلس بود که برخلاف قانون اساسی اختیارات نامحدود به میلیسپوی آمریکایی داد و استخدام یک گردان مستشار آمریکایی را تصویب کرد، و بالاخره همین مجلس فرمایشی بود که با اجازه چاپ دایم‌التزاید اسکناس مردم را به انواع سختیها و بدبختیها گرفتار کرد و با تقویت افراد ناصالح و موافقت با زمامداری آنها به فساد اخلاق عمومی و توسعه بازار رشوه و کلاهبرداری و اختلاس کمک کرد...»<sup>۱۸</sup>

\* از دیپلماتهای خارجی که درباره فروغی اظهار نظر کرده‌اند نوشته «فون بلوشر»<sup>۱۹</sup> سفیر آلمان در ایران در اواسط سلطنت رضاشاه از همه جامع‌تر است. بلوشر در خاطرات خود از مأموریتش در ایران فروغی را چنین توصیف می‌کند:

«فروغی از نظر ظاهر، فرق زیادی با سایر ایرانیان طبقه تحصیل کرده نداشت. باریک‌اندام و متوسط‌القامه بود. در خطوط چهره‌اش هیچ حالت خاص و جالب نظری دیده نمی‌شد. عینکی با دوره طلایی روی بینی خود داشت که چشمهای زنده‌اش از پشت آن برق می‌زد و ریشی کوتاه گذاشته بود. اما در پس این ظاهر معمولی روحی توانا نهفته بود. فروغی نه‌تنها در ادب فارسی و تاریخ ایران مردی بصیر و صاحب نظری برجسته

۱۸- دولتهای ایران در عصر مشروطیت... تألیف ح.م. زاوش - نشر اشاره. صفحات

بود، بلکه معلوماتی وسیع و اساسی نیز از حکمت و فلسفه اروپائی داشت. وی «گفتار در روش راه بردن عقل» اثر دکارت را به فارسی برگردانده و برای قسمتی از مفاهیم و اصطلاحات فلسفی کلمات فارسی وضع کرده بود و یکی از شرقی‌های معدودی محسوب می‌شد که در علوم عقلی مشرق و مغرب زمین به نحوی یکسان دست دارند...

«در ضمن صحبت با او موضوع شرفیابی خود را به حضور شاه (رضاشاه) پیش کشیدم و گفتم او چنان شخصیتی است که در نگاه اول در بیننده ایجاد احترام می‌کند و مخاطب را تحت تأثیر قدرت منحصر به فرد خود می‌گیرد. فروغی به همین نکته تکیه کرد و گفت کشوری مانند ایران به چنین مردی به عنوان رهبر احتیاج دارد، آخرین پادشاهان سلسله پیشین مردمی ضعیف بوده‌اند و به این دلیل اوضاع مملکت پر آشوب و بلبشو بوده است. اما از زمانی که شاه نیرومند فعلی زمام امور را به دست گرفته بار دیگر نظم و نسقی که از مدتها پیش نظیر نداشته به کشور بازگشته است.

«مناسب دیدم که جمله‌ای از افلاطون را برای این وزیر خارجه حکیم<sup>۲۰</sup> نقل کنم. افلاطون گفته است که فقط آن گاه شر و بدی از جهان رخت بر خواهد بست که حکما و فلاسفه به سلطنت برسند. اما این درست نیست. فلاسفه در مقام وزارت و بخصوص وزارت خارجه بسیار موفق‌تر و برجسته‌ترند، در حالی که پادشاهان باید از قماش مستحکمتری ساخته شده باشند.

«فروغی لبخندزنان گفته مرا تأیید کرد... از این که می‌دیدم سر و کارم با چنین وزیر خارجه دانشمند و تربیت شده‌ایست سخت خرسند شدم، اما از این که چنین دانشمند نرمخوی ضعیف‌الجثه‌ای بتواند با جنگاور بیرحم و خشن و نتراشیده‌ای از آن دست که شاه ایران است کنار بیاید دچار تردید بودم...»<sup>۲۱</sup>

\* نصرالله انتظام با ذکر محاسن و معایب فروغی قضاوت بیطرفانه‌ای درباره او کرده و از جمله می‌نویسد:

۲۰- این مطالب مربوط به زمانی است که فروغی وزیر خارجه کابینه مخیرالسلطنه بود.

۲۱- سفرنامه بلوشر - ترجمه کیکاووس جهاننداری. انتشارات خوارزمی. صفحات

۱۷۶-۱۷۵ (لازم به تذکر است که بلوشر این مطالب را قبل از دوره دوم نخست‌وزیری فروغی و مفضوب شدن او نوشته و صحت نظریات دیپلمات آلمانی را درباره عاقبت همکاری فروغی با رضاشاه نشان می‌دهد.)

«صفات برجسته فروغی فضل و عقل و نکته‌سنجی و حسن تشخیص بود... شهرت فروغی در فضل در اثر دو چیز بود؛ یکی این که کم و بیش از هر علم و فنی اطلاع داشت و دامنه مطالعات را از دست نمی‌داد و دیگر این که به عکس پاره‌ای از فضیلتی بزرگ که بیش از اندکی از آنچه می‌دانند نمی‌توانند نشان دهند و به کار برند، فروغی هر چه آموخته بود هضم می‌کرد و به بهترین وجهی پس می‌داد. در تحریر سبکی ساده و گیرا که انشای سعدی را به خاطر می‌آورد داشت. در ترجمه از السنه خارجی به فارسی واقعاً استاد بود و در ترجمه او بوی فرنگی به مشام نمی‌رسید...»

«از فضل که بگذریم باذوق و خوش تشخیص بود. در عین این که بی‌اندازه به خود معتقد و مغرور بود و دیگران را کمتر به حساب می‌آورد باز از خودنمایی و علم‌فروشی گریزان بود. تا سئوالی از او نمی‌شد و مجلس را مناسب نمی‌دید گرد طرح مطالب علمی نمی‌گشت. عجیب این است که با آن تفرعن باز فروتن و خجول بود... از این گذشته اهل استدلال بود. حرفی نسنجیده و بی‌منطق نمی‌زد و همین که طرف نکته‌مقولی می‌گفت بی‌درنگ می‌پذیرفت. بارها دیدم عمل یا گفته‌ای که به ظاهر برخلاف اظهار خودش بود چون پسندیده و بجا یافت پذیرفت و کمترین عکس‌العملی که نتیجه خودخواهی باشد نشان نداد. چون بی‌غرض بود و نسبت به کسی حب و بغضی نداشت کمتر در حکم و قضاوت اسیر احساسات می‌شد... خونسردی و متانت طبعش به حدی بود که گاهی کار به بی‌علاقگی می‌کشید. در اثر همین خونسردی از جا به‌در نمی‌رفت و در مقابل ناملایمات عنان صبر را از دست نمی‌داد...»

«عمال دولت را کلاً جاهل می‌دانست و اگر استثنائی هم وجود داشت به خود زحمت تجسس نمی‌داد و در فکر شناختن و کشف آنان نبود. لذا در ارجاع مشاغل تفاوت زیادی بین دانا و نادان نمی‌گذاشت و اگر فرقی هم قائل می‌شد باز حاضر به مبارزه‌ای که دانا را بر نادان برتری دهد نبود. نقص دیگر فروغی یأس از اوضاع بود و این یأس ناچار به بی‌علاقگی منجر می‌گردید و در هیچ کاری شور و حرارت به خرج نمی‌داد. یا بایستی تحت فشار و تسلط شخصیت برجسته‌ای چون پهلوی قرار گیرد تا مجبور به تلاش و فعالیت باشد یا قضایای فوق‌العاده‌ای چون وقایع شهریور پیش آید و کشور را در خطر ببیند تا کمر همت ببندد. در موارد دیگر کارها را بر حسب اجبار انجام می‌داد و با خود می‌گفت حال که فلان کار باید بشود ضدیت و مخالفت چه سودی

دارد. پس سعی کنیم به نحوی انجام دهیم که زیانش کمتر و فوایدش بیشتر باشد.

«در بی‌علاقگی به دیگران کار را به جایی رسانده بود که ما به‌طور مزاح به هم می‌گفتیم که اگر در دوره وزارت او به امر مقامات عالیه سر یکی از ماها را ببرند با کمال خونسردی و در ضمن انتقاد از وضع ممکن است بر سبیل حکایت بگویند: «می‌دانید انتظام بیچاره را هم پریروز اعدام کردند!»، این اظهار را مثل این که از مظالم چنگیز صحبت کند می‌کرد، نه از وقایعی که در دوره نصدی خود او رخ داده باشد.

«در این جا انصافاً باید گفت اگر در دوستی خود کشی نمی‌کرد، برای این بود که دوستانی نداشت والا در دشمنی هم گرد آزار اعدایش نمی‌گردید. به علاوه چون از تظاهر به هر امری حتی به دوستی بیزار بود وقتی هم که خصوصیتی به خرج می‌داد به رخ کسی نمی‌کشید... اما وقتی این نقائص جزئی را با محسنات زیادی که داشت بسنجیم، باید او را مرد دانشمند مفیدی که در بسیاری موارد مایه سرفرازی ایران شد بدانیم و نام او را با عزت و احترام یاد کنیم...»<sup>۲۲</sup>



## مصدق، سمبل ناسیونالیسم ایرانی

مصدق چگونه «مصدق السلطنه» شد؟ - چند خاطره شنیدنی از کودکی و جوانی مصدق - دکتر مصدق والی فارس و اولین برخورد او با سیدضیاء - رضاخان در خانه دکتر مصدق - مصدق پایه‌های قدرت رضاخان را تحکیم می‌کند - شاهکار سیاسی مصدق - چرا مصدق در دوره سلطنت رضاشاه مفضوب شد؟ - چرا دکتر مصدق اولین پیشنهاد شاه را برای نخست‌وزیری نپذیرفت؟ - اسراری از زمامداری دکتر مصدق - آخرین نقش سیاسی دکتر مصدق - قضاوت درباره مصدق

دکتر محمد مصدق نام آورترین بازیگر سیاسی دوران سلطنت پهلویهاست، که شهرت جهانی او در زمان حیاتش از هر دو پادشاه سلسله پهلوی فراتر رفت و بعد از گذشت بیش از چهل سال از دوران زمامداری جنجالی وی، هنوز هم نام و بیوگرافی او راه به‌عنوان سمبل ناسیونالیسم ایرانی، در فرهنگ‌های معتبر سیاسی جهان می‌توان یافت.

• دکتر مصدق قبل از آغاز سلطنت رضاشاه، یکی از محارم رضاخان و یکی از عوامل موثر تحکیم قدرت او به‌شمار می‌آمد، ولی با مخالفت با طرح انقراض قاجاریه و انتقال سلطنت به رضاخان او را از خود رنجانده با وجود این رضاخان از انتخاب وی به نمایندگی اولین مجلس دوره سلطنت خود جلوگیری نکرد، ولی دکتر مصدق در مجلس رضاخانی هم از استقلال رأی خود و ابراز مخالفت با بعضی از برنامه‌های رضاشاه، که آنها را مغایر مصالح مملکت تشخیص می‌داد، دست برنداشت و به‌همین جهت به

مجالس بعدی دوران سلطنت رضاشاه راه نیافت. اما نقش اصلی و جنجالی وی در سیاست ایران مربوط به دوران بعد از سقوط رضاشاه و سلطنت پسر اوست.

دکتر محمد مصدق در سال ۱۲۶۱ هجری شمسی در تهران، در یک خانواده اشرافی به دنیا آمد. پدر او میرزا هدایت‌الله معروف به «وزیر دفتر» از رجال عصر ناصری و مادرش ملک‌تاج خانم (نجم‌السلطنه) فرزند عبدالمجید میرزا فرمانفرما و نوه عباس میرزا ولیعهد و نایب‌السلطنه ایران بود. میرزا هدایت‌الله که مدت مدیدی در سمت «رئیس دفتر استیفاء» امور مربوط به وزارت مالیه را در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه به عهده داشت لقب مستوفی‌الممالک را بعد از پسر عمویش میرزا یوسف مستوفی‌الممالک از آن خود می‌دانست، ولی میرزا یوسف در زمان حیات خود لقب مستوفی‌الممالک را برای پسر خردسالش میرزا حسن گرفت و میرزا هدایت‌الله به عنوان اعتراض از سمت خود استعفا نمود. بعد از مرگ میرزا یوسف، ناصرالدین‌شاه میرزا هدایت‌الله را به کفالت امور مالیه و سرپرستی میرزا حسن منصوب نمود. مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران می‌نویسد: «با این که سمت نیابت مستوفی‌الممالک خردسال برخلاف میل وزیر دفتر و برای وی سخت و ناگوار بود ولی چون شاه امر کرده بود پذیرفت و هر وقت که میرزا حسن مستوفی‌الممالک که سنش در حدود یازده سال بود به دفتر استیفاء (وزارت دارائی) می‌رفت وزیر دفتر مانند لله‌ای او را جلو انداخته و خود در عقبش راه می‌افتاد...»<sup>۱</sup>

میرزا هدایت‌الله سه پسر داشت که محمد کوچکترین آنها بود. هنگام مرگ میرزا هدایت‌الله در سال ۱۲۷۱ هجری شمسی محمد ده ساله بود، ولی ناصرالدین‌شاه علاوه بر اعطای شغل و لقب میرزا هدایت‌الله به پسر ارشد او میرزا حسین خان، به دو پسر دیگر او هم القابی داد و محمد را «مصدق‌السلطنه» نامید. دکتر مصدق در خاطرات خود از دوران کودکی می‌نویسد: «چون مادرم پس از فوت پدر با برادرم میرزا حسین وزیر دفتر اختلاف پیدا کرد با میرزا فضل‌الله خان و کیل‌الملک منشی‌باشی ولیعهد (مظفرالدین‌شاه) ازدواج نمود و مرا هم با خود به تبریز برد. در آن موقع من در حدود دوازده سال داشتم...»<sup>۲</sup>

محمدخان مصدق‌السلطنه پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در تبریز همراه

۱- شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد... جلد اول، صفحه ۳۱۹

۲- خاطرات و تألمات مصدق... انتشارات علمی، صفحه ۵۳

پدرخوانده‌اش، که بعد از جلوس مظفرالدین‌شاه بر تخت سلطنت به سمت منشی مخصوص شاه تعیین شده بود، به تهران آمد. دکتر مصداق در خاطرات خود از آن دوران پس از اشاره به برکناری صدراعظم وقت (امین‌السلطان) می‌نویسد: «نظر به این که در آن رژیم هر شخصیت بزرگی کنار می‌رفت کسان و بستگان او هم بیکار می‌شدند، میرزا فضل‌الله‌خان و کیل‌الملک منشی مخصوص شاه فرمان استیفای خراسان (اداره امور مالیه خراسان) را که متصدی آن میرزا فضل‌الله‌خان نوری منشی مخصوص صدراعظم بود، به اسم من صادر کرد... در رژیم قدیم اعطای لقب و ارجاع شغل مقید به سن و سال نبود و بعد از فوت پدرم که بیش از دوازده سال نداشتم ناصرالدین‌شاه به من لقب داد. چه بسیار از مشاغلی که شاه در حیات رجال یا ماماتشان برای قدردانی به اولاد آنها محول می‌نمود و چنانچه به واسطه صغر سن نمی‌توانستند متصدی کار بشوند پدر و در نبودن او شخص دیگری کفالت می‌کرد تا آنها بتوانند خود انجام وظیفه کنند. همچنانکه بعد از فوت میرزا یوسف صدراعظم، میرزا حسن فرزند خردسالش به لقب مستوفی‌الممالک ملقب و به وزارت مائیه منصوب گردید و پدرم از او کفالت می‌نمود...»<sup>۳</sup>

مصداق‌السلطنه با وجود سن کم در نخستین سالهای خدمت در مستوفی‌گری خراسان کاملاً در کار خود مسلط شد و توجه و علاقه عموم را به طرف خود جلب نمود. درباره خدمات او در خراسان افضل‌الملک در کتاب افضل‌التواریخ چنین می‌نویسد: «میرزا محمدخان مصداق‌السلطنه را امروز از طرف شغل مستوفی و محاسب خراسان گویند، لیکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی و عاملی این طفل یک شبه ره صدساله می‌رود. این جوان به قدری آداب‌دان و قاعده‌پرداز است که هیچ مزیدی بر آن متصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرائی و احتراماتش در حق مردم به طوری است که خود او از متانت و بزرگی خارج نمی‌شود، ولی بدون تزویر و ریا با کمال خفص جناح کمال ادب را درباره مردمان به جای می‌آورد و نهایت مرتبه انسانیت و خوش‌خلقی و تواضع را سرمشق خود قرار داده است...»<sup>۴</sup>

۳- خاطرات و تألمات مصداق... صفحه ۵۴

۴- به نقل از «نخستوزیران ایران» تألیف دکتر باقر عاقلی. انتشارات جاویدان. صفحات

مصدق السلطنه بعد از مراجعت به تهران در اولین انتخابات دوره مشروطیت نامزد و کالت مجلس شد. خود او درباره چگونگی انتخاب شدنش به و کالت مجلس و سرانجام آن چنین می‌نویسد: «روزهای اول مشروطه که هنوز مشروطیت ایران نضج نگرفته بود و مقام نمایندگی حقوق نداشت و کمتر کسی داوطلب و کالت بود... من نیز به فکر و کالت افتادم و چون در تهران محلی برای انتخابم نبود به جهات ذیل داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان شدم:

۱- از طبقه اعیان و اشراف در آن شهر کسی انتخاب نشده و محل آن خالی بود (انتخابات دوره اول تقنینیه طبقاتی انجام گرفت).

۲- همسر در اصفهان دو ملک موروثی داشت موسوم به «کاج» و «خواتون آباد» که این علاقه سبب شده بود با بعضی از رجال و اعیان آن شهر آشنا بشوم.

۳- شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله حاکم اصفهان و یکی از ملاکین مهم نیشابور سالها در نیشابور حکومت می‌کرد و با من که مستوفی خراسان بودم ارتباط داشت...»<sup>۵</sup>

مصدق السلطنه با چنین موقعیت و مقدماتی به نمایندگی طبقه اعیان و اشراف اصفهان در اولین دوره تقنینیه انتخاب گردید، ولی اعتبارنامه او به دلیل این که سن او به سی سال تمام نرسیده بود رد شد.<sup>۶</sup>

مصدق السلطنه در سال ۱۲۸۷ هجری شمسی برای ادامه تحصیلات به فرانسه رفت و پس از خاتمه تحصیل در مدرسه علوم سیاسی پاریس به سویس رفت و در این

۵- خاطرات و تألمات مصدق... صفحه ۵۸

۶- در آن موقع شرط انتخاب شدن به و کالت مجلس داشتن سی سال تمام بود. دکتر مصدق درباره چگونگی اثبات این مطلب که در آن تاریخ سی سال نداشته می‌نویسد «میرزا جواد خان مؤتمن الممالک نماینده کرمان و عضو شعبه مأمور رسیدگی به انتخابات اصفهان، که تاریخ وفات مرحوم مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان و شوهر اول مادرم را می‌دانست چنین استدلال نمود که اگر مادرم بلافاصله پس از ۳ ماه و ده روز عده قانونی با پدرم ازدواج کرده بود و من هم ۹ ماه بعد از آن متولد شده بودم باز سی سال نداشتم... چون این حرف جواب نداشت صرفنظر کردم...»

(خاطرات و تألمات مصدق - صفحات ۵۸ و ۶۱)

مرحله به اخذ درجه دکتراى حقوق نائل آمد. مراجعت مصدق السلطنه به ایران مصادف با آغاز جنگ اول جهانی بود. بعد از مراجعت به ایران مصدق السلطنه با سوابقى که در امور مالیه و مستوفى گرى خراسان داشت به خدمت در وزارت مالیه دعوت شد و خاطرات او از این دوران خواندنى است. مصدق السلطنه در شرح اوضاع مالیه ایران در زمان وزارت حاج امیرنظام همدانى (سردار اکرم) مى نویسد:

«این وزیر گذشته از این که از امور مالی اطلاع نداشت صاحب عزم و تصمیم هم نبود و برای هر کار با تسبیحی که غالباً در دست داشت استخاره می کرد و من باب مثال در قانون تشکیلات وزارت مالیه که بعد از کناره گیری مشیرالدوله از کار به تصویب مجلس رسید چند اداره که عبارت بودند از تشخیص عایدات - محاسبات کل - خزانه داری و محاکمات، پیش بینی شده بود که رؤسای هر یک از آنها می بایست تعیین شوند تا رؤسای دواير و شعب با نظر رئیس اداره مربوطه منصوب گردند. برای این کار روزی فکر می کرد کسی را به ریاست خزانه داری کل منصوب کند و استخاره می کرد. اگر خوب می آمد راجع به ترک آن، یعنی این که او را انتخاب نکند استخاره می نمود و چنانچه آن هم خوب می آمد از این انتصاب صرف نظر می کرد و اداره تشکیل نمی شد. اما اگر ترک استخاره بد می آمد آن وقت تشکیل اداره خزانه را به این موکول می نمود که نتیجه سایر استخاره ها معلوم شود و چون امکان نداشت که استخاره ها تمام خوب و ترکشان بد باشد، تا حاج امیرنظام وزیر بود وزارت مالیه در حال فلج باقى و تعطیل بود...»

«بعد از عین الدوله، مستوفى الممالک در رأس دولت قرار گرفت. وثوق الدوله که از امور مالی مطلع و صاحب تصمیم بود به وزارت مالیه منصوب شد و قانون تشکیلات اجرا گردید. کمیسیون تطبیق حوالجات هم که یکی از تشکیلات مرکزی آن وزارت و مرکب از پنج عضو بود و مجلس شورای ملی می بایست انتخاب کند تشکیل گردید و من به عضویت آن انتخاب شدم. یکی از وظایف کمیسیون این بود که به درخواست پولی که هر وزارتخانه می فرستاد رسیدگی کند و چنانچه طبق اعتبارات مصوبه صادر شده بود آن را تصدیق نماید. سپس اداره محاسبات حواله صادر، وزیر مالیه امضا نموده و خزانه وجه آن را بپردازد. به طور خلاصه هیچ وجهی از خزانه خارج نمی شد مگر این که اعتباری برای پرداخت آن تصویب شده و کمیسیون هم تصدیق کرده باشد...»<sup>۷</sup>

دکتر مصدق سپس به شرح اشکالات کار این کمیسیون، به واسطه نبودن یک بودجه مدون مملکتی پرداخته و اضافه می کند هنگامی که در این کمیسیون مشغول کار بوده مستوفی الممالک از کار کناره گیری می کند و عبدالحسین میرزا فرمانفرما مأمور تشکیل کابینه می شود. فرمانفرما او را برای وزارت مالیه در کابینه خود در نظر می گیرد، ولی دکتر مصدق «از این نظر که با رویه سیاسی او مخالف بوده» حاضر به همکاری با فرمانفرما نمی شود. چندی بعد مصدق مبتلی به آپاندیسیت می شود و چون در آن زمان در ایران امکان عمل جراحی فراهم نبوده برای عمل آپاندیسیت به باد کوبه می رود.

دکتر مصدق بعد از انجام عمل جراحی در باد کوبه به ایران مراجعت می کند و در اولین کابینه وثوق الدوله به معاونت وزارت مالیه منصوب می شود. دکتر مصدق قریب چهارده ماه در کابینه های مختلف این سمت را حفظ می کند تا این که سرانجام در حکومت صمصام السلطنه به علت اختلاف با وزیر وقت مالیه (مشارالملک) از معاونت وزارت مالیه استعفا می دهد و هنگام تشکیل کابینه دوم وثوق الدوله مجدداً عازم اروپا می شود. دکتر مصدق در خاطرات خود از جریان دومین سفرش به اروپا به توقف خود در اسلامبول و ملاقات با محمدعلی میرزا پادشاه مخلوع اشاره نموده ولی توضیح زیادی درباره مذاکرات خود با محمدعلی شاه نمی دهد.

دکتر مصدق در خاطرات خود از دوران اقامت در سوئیس که آنرا «وطن ثانوی» خود می خواند می نویسد «در آن جا بودم که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ معروف به قرارداد وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید... تصمیم گرفتم در سوئیس اقامت کنم و به کار تجارت پردازم. مقدار قلیلی هم کالا که در ایران کمیاب شده بود خریده به ایران فرستادم و بعد چنین صلاح دیدم که با پسر و دختر بزرگم که ده سال بود وطن خود را ندیده بودند به ایران بیایم و بعد از تصفیه کارهایم از ایران مهاجرت نمایم. این بود از همان راهی که رفته بودم به قصد مراجعت به ایران حرکت نمودم...». دکتر مصدق سپس شرح مفصلی از جریان مسافرت خود از طریق قفقاز به ایران داده و از آن جمله می نویسد چون کمونیستها بر این منطقه مسلط شده بودند به او توصیه کرده بودند که دستهایش را با دوده سیاه کند تا کسی او را سرمایه دار نداند. دکتر مصدق اضافه می کند «به دستور ژنرال قنسول ایران در تفلیس اتومبیلی تهیه نمودند که با پرداخت چهل هزار منات مرا به پتروسکی برساند و از آنجا از طریق دریا وارد مشهدسر (بابلسر

فعلی) شویم. ولی چند ساعتی قبل از حرکت خبر رسید که کمونیستها دربند را تصرف کرده‌اند که از این طریق نیز مایوس شدم و چون ناامنی در تغلیس رو به شدت می‌گذاشت از همان خطی که آمده بودم به سویس مراجعت کردم.<sup>۸</sup>

بعد از مراجعت دکتر مصدق به سویس، مشیرالدوله که به جای وثوق‌الدوله به نخست‌وزیری انتخاب شده بود تلگرافی به عنوان مصدق‌السلطنه به سویس فرستاد و او را برای تصدی وزارت عدلیه به ایران دعوت کرد. دکتر مصدق تصمیم گرفت از راه بنادر جنوب به ایران مراجعت کند و به‌همین جهت با کشتی از بندر ماری در جنوب فرانسه به بمبئی و از آنجا با کشتی دیگری به بندر بوشهر عزیمت نمود. دکتر مصدق در مدت اقامت در بمبئی یک اتومبیل خریده و یک شوfer هندی هم استخدام کرده بود و بعد از ورود به بوشهر با اتومبیل خود عازم شیراز شد.

هنگامی که مصدق‌السلطنه وارد شیراز شد، فرمانفرما والی فارس از کار کناره‌گیری کرده و اوضاع این ایالت مغشوش بود. اعیان و اشراف شیراز که نگران اوضاع بودند از مصدق‌السلطنه خواستند در شیراز بماند و با ارسال تلگرافاتی به مشیرالدوله از او خواستند از تعیین مصدق‌السلطنه به وزارت عدلیه منصرف شده وی را به ایالت فارس منصوب نماید. دکتر مصدق در خاطرات خود می‌نویسد که حقوق وزارت در آن زمان ماهی ۷۵۰ تومان بود، درحالی که والی فارس ۶۰۰۰ تومان حقوق ماهانه داشت و قوام‌الملک و صولت‌الدوله و نصیرالملک هم متقبل شده بود در ماه پنج هزار تومان به او بدهند. دکتر مصدق اضافه می‌کند که «چون این پیشنهاد مخالف با سبک و سلیقه من در کار بود مورد قبول واقع نشد. گفتند حالا که شما چیزی نمی‌خواهید چیزی به شما نمی‌دهیم. گفتم مقصود این است که از مردم چیزی نگیرید، برای مردم چه فرق می‌کند وجهی بدهند ولی شما به من چیزی ندهید، که متعهد شدند نه از کسی بگیرند و نه چیزی به من بدهند. این بود که به دولت تلگراف کردم اگر رجال متنفذ به عهد خود وفا کنند من نه پول می‌خواهم نه قوا و از ماهی شش هزار تومان حقوق ایالتی هم دو هزار تومان در ماه، آن هم برای مخارج شام و ناهار و پذیرائی دستگاه ایالتی بیشتر نخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کنند و به عهدی که کرده‌اند وفا نکنند من آن کس نخواهم بود که بر علیه مردم قوا به کار ببرم، آنوقت استعفا می‌دهم و دولت هر کس را

خواست به این سمت تعیین نماید... در جواب این تلگراف رئیس دولت اظهار امتنان نمود و من شروع به کار کردم و در همه جا امنیت برقرار شد...»<sup>۹</sup>

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در زمان تصدی ولایت فارس از طرف دکتر مصدق رخ داد. در خاطرات او می‌خوانیم: «در شب سوم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز - تهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از پایتخت اطلاع نداشت و هر کس این پیش‌آمد را به نوعی تعبیر می‌کرد، تا این که تلگراف متحدالمال شاه که ذیلاً نقل می‌شود به شیراز رسید:

«از طهران به شیراز - شب ۶ حوت - حکام ایالات و ولایات. در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که با تعیین شخص لایق و خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم. بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه به معزی‌الیه دیده و ایشان را به ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرانی به معزی‌الیه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی‌الآخر ۱۳۳۹ شاه»

نظر به این که نه فقط اجرای تلگراف، بلکه انتشار آن را هم در صلاح مملکت نمی‌دانستم تلگراف زیر را به شاه مخابره نمودم:

«ششم حوت ۱۲۹۹ - از شیراز به تهران - دستخط جهانمطاع تلگرافی به وسیله تلگرافخانه مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آنچه می‌داند به عرض خاکپای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد باعث بسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته است. هر گاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصدق»

احمدشاه به تلگراف دکتر مصدق پاسخ نداد و چند روز بعد سید ضیاءالدین نخست‌وزیر کودتا ضمن تلگراف شدیدالحنی به عنوان «مصدق السلطنه والی فارس»

نوشت «آگاهی یافتن اکل از قفا تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته‌اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده‌اید. این خبر به اینجانب مسلم داشت که حضرتعالی از وضعیات بی‌اطلاع و افق طهران را همانطور تصور کرده‌اید که قبلاً دیده‌اید و عیناً مشاهده کرده‌اید. نه چنین نیست. دوری مسافت و بی‌اطلاعی از جریان، حضرتعالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدیدالتشکیل که با اسلحه و آتش سر کرده و نماینده اقتدار قشونی است به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی‌دهد و در لحظه‌ای واحد جان و مال و عائله و علاقه اشکال کنندگان به‌عنوان رهنه صداقت آنها در معرض تهدید گذاشته می‌شود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است، بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع می‌سازد. بنابراین تصور این که قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحناه فداء ممکن است حدوث اشکالاتی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است... تشکیل این دولت وطنی و اصلاح‌کننده را هیچ کس جز خیانتکار نمی‌تواند تردید کند که آن هم فوراً تنبیه خواهد شده من در اینجا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم، ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم. حضرتعالی نیز اگر می‌خواهید نماینده چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی‌نهایت اینجانب استفاده نمائید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بی‌غرض را مجالی شایسته به‌دست آمده است...»

دکتر مصدق به این تلگراف جواب نداد و سیدضیاءالدین دستور بازداشت او را صادر نمود. دکتر مصدق در خاطرات خود می‌نویسد «نظر به این که مخابرات حضوری با نمایندگان متنفذین محلی راجع به دستگیری من به نتیجه نرسید و گفته بودند از من که جز خدمت به مملکت چیزی ندیده‌اند چگونه می‌توانند مرا دستگیر کنند، کلنل فریزر رئیس پلیس جنوب<sup>۱۰</sup> با من داخل مذاکره شد و به‌عنوان هواخواهی از شاه گفت چرا دستخط شاه را در این ایالت اجرا ننمودید؟ که در جواب گفتم به شما مربوط نیست

۱۰- پلیس جنوب قشونی بود به تعداد شش هزار نفر که دولت انگلیس در جنگ اول جهانی در جنوب ایران تشکیل داده بود که بیش از نصف آن در فارس و بقیه در کرمان مستقر شده بودند.